

۹۳/۸/۲۲

• دریافت

۹۴/۹/۱۸

• تأیید

تحلیل کهن الگوهای "نقاب" و "سایه" در لافتات ۱ احمد مطر

حمیدرضا مشایخی *

زهرا شجری قاسم خیلی **

چکیده

نظریه کهن الگو که کمتر از یک قرن قبل، توسط یونگ در روان‌شناسی تحلیلی مطرح گردید، به بررسی جنبه‌های ناخودآگاه جمعی در بشر می‌پردازد و رفتار افراد را بر اساس آن مورد تحلیل قرار می‌دهد. از بین کهن الگوها، نقاب و سایه، با مفهوم خاص خود در خور توجه هستند. نقاب، در واقع شخصیت بیرونی فرد است که با آن در اجتماع حضور می‌یابد و سایه، شامل تمام غرایز بدوی و حیوانی ماست که سعی در پنهان کردن آن داریم. احمد مطر، جزء شاعرانی است که با توجه به شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی حاکم بر جوامع عربی به ناخودآگاه جمعی پناه برده و برای بیان دیدگاه‌های انتقادی‌اش، بیشتر به بیان جنبه‌های منفی نقاب و سایه می‌پردازد. با توجه به نمودی که این کهن الگوها در انسان‌های افکار مطر دارند، در این جستار، به بررسی این کهن الگوها، چگونگی خودنمایی تبعات منفی نقاب و سایه در اشعارش و ارائه راهحل مناسب برای گذر از جنبه‌های منفی آن، از دیدگاه وی پرداخته شد. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد مطر در اکثر موارد، فقط به بیان نقاب‌هایی چون زهد، متانت، پاکدامنی و غیره و سایه‌هایی چون کور دلی، پستی، ترس و ذکر پیامدهای ناشی از جنبه منفی آنها که منجر به عدم یکپارچگی شخصیت می‌شود، بسنده کرده و کمتر به ارائه راهحل برای گذر از این کهن الگوها و رسیدن به خود پرداخته است.

واژگان کلیدی:

کهن الگو، نقاب، سایه، یونگ، احمد مطر.

mashayekhih@umz.ac.ir
Zahrashajari@hotmail.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه مازندران.
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه مازندران.

مقدمه

روان‌شناسی تحلیلی (ژرفناشناسی روان) که به بررسی رفتارها و کنش‌های افراد، بر اساس تجربیات ناخودآگاه جمعی می‌پردازد، مورد توجه ادباء نیز واقع گردیده است و در نقد ادبی، به بررسی آثار ادبی در سطح گسترده‌ای می‌پردازد، که «به عقیده برخی از صاحب‌نظران، از سایر نقدها، مهم‌تر و عمیق‌تر است». (روضاتیان، ۱۳۸۹: ۱۲۲) از دیدگاه یونگ، در زیر ناخودآگاه شخصی، لایه ژرف و عمیق روان-ناخودآگاه جمعی- قرار دارد که سرشار از تصاویر بالقوه یا «تجربه‌های انسانی و پیش‌انسانی است که در ناهشیار جمعی ذخیره شده و به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود». (باقری خلیلی، ۱۳۹۰: ۳۴) و در چگونگی شکل‌گیری شخصیت و تکامل روان انسان، نقش به‌سزایی دارد. او این تصاویر بالقوه را کهن‌الگو، کهن‌نمونه، یا آرکی تایپ می‌نامد. کهن‌الگوها، در همه انسان‌ها، در هر زمان و مکانی قابل تطبیق است، یعنی؛ انسان امکانات بالقوه ذهنی را از اجداد خود به ارث می‌برد که با توجه به شرایط محیطی به صورت‌های متفاوتی نمود می‌یابد. با توجه به این‌که آثار ادبی، بهترین محل برای بروز و تجلی ناخودآگاه جمعی است، می‌توان ردی از صورت‌های ازلی و کهن‌الگویی را در آثار ادباء جستجو کرد. احمد مطر، که در زمره شعرای سیاسی عراق است و اشعار انتقادی اش ارتباط مستقیم با ناخودآگاه جمعی دارد، به‌دلیل وجه سیاسی شعرش، سعی کرده، گاه نقاب‌هایی را بر چهره زند و خود را آن‌گونه که نیست، نشان دهد و گاه خود را کمتر از آنچه که هست نشان دهد و گاهی نیز طبق سایه‌های درونی‌اش رفتار نماید. این جستار بر آنست تا با توجه به نقد روان‌شناسانه یونگ، به بررسی کهن‌الگوهای نقاب و سایه در اشعار احمد مطر لافتات (۱) و چگونگی خود‌نمایی پیامدها و تبعات منفی این کهن‌الگوها و سرانجام به بررسی راه‌کارهایی که مطر برای گذر از این کهن‌الگوها و رسیدن به خود، ارائه داده است، بپردازد.

این پژوهش، در چارچوب مطالعات کتابخانه‌ای، با تکیه بر مفاهیم روان‌شناختی

یونگ و سپس با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی در دیوان شاعر لافتات (۱) پرداخته است. احمد مطر، به علت وجود خفقان در جهان عرب، برای بیان دیدگاه‌های انتقادی اش به ناخودآگاه جمعی پناه برده و از رهگذر کهن الگوهای «نقاب» و «سایه» به بررسی جنبه‌های پنهان شخصیت حاکمان و مردم عرب می‌پردازد. از آنجایی که این کهن الگوها در همه انسان‌ها وجود دارد، انسان‌های افکار احمد مطر نیز از این کهن الگوها و آسیب‌های ناشی از آنها مستثنی نیستند. اما، به نظر می‌رسد که مطر، راه‌حلی که فرد یا جامعه، باید برای گذر از تبعات منفی این کهن الگوها را طی کند تا به وحدت شخصیت دست یابد، ارائه نداده است.

پیشینه پژوهش:

نوآوری در شعر و اندیشه‌های مطرح شده از سوی احمد مطر، به‌خصوص سیاسی بودن اشعارش باعث شد تا بسیاری درباره او و اندیشه‌هایش دست به مطالعه و پژوهش بزنند. از آن جمله؛ کمال احمد غنیم در سال ۱۹۹۸ در کتابی تحت عنوان عناصر الابداع الفنی فی شعر احمد مطر به بررسی عناصر فنی علوم بلاغت در اشعار احمد مطر پرداخت. عبد الغفور عبد الحمید در سال ۱۹۸۹ کتابی با عنوان الالتزام فی شعر احمد مطر را به رشته تحریر درآورد. همچنین کتاب مؤلفه‌های هنری در شعر احمد مطر توسط فاطمه خزلی در سال ۱۳۹۰ نوشته شد که در این کتاب به بررسی نوآوری‌ها، ابداعات، تکنیک‌های بلاغی در اشعار مطر می‌پردازد. مقاله‌ها و پژوهش‌هایی نیز در خصوص اندیشه‌های او می‌توان یافت که از آن جمله‌اند؛ پایان‌نامه‌ای با عنوان «مظاهر التناص الدینی فی شعر احمد مطر» توسط عبدالمنعم محمد فارس سلیمان از جامعة النجاح الوطنية نابلس در سال ۲۰۰۵ و «مفهوم آزادی در شعر احمد مطر» از حسن مجیدی در نشریه ادبیات پایداری، سال ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است؛ اما تا کنون پژوهشی در مورد کهن الگوهای نقاب و

سایه از دیدگاه یونگ در اندیشه‌های احمد مطر مورد تحلیل واقع نشده است.

یونگ و کهن الگوها

از نظر یونگ، ناخودآگاه روان، از دو بخش فردی و جمعی تشکیل می‌شود که هر یک از آنها بر دیگری تأثیر مستقیم دارد. مهم‌ترین چیزی که نظریه روان‌شناسی یونگ را متمایز می‌سازد وجود نظریه ناهشیار است، که نقش اساسی در زندگی روانی انسان دارد. (عبدالقادر، ۲۰۰۲: ۶۴۵)

الف) ناخودآگاه فردی یا شخصی: تجربه‌های فردی فراموش شده، خاطرات تلخ و تمایلات سرکوب شده در زندگی شخصی هر فردی است که در مواقع نیاز، با کمی جستجو می‌توان آنها را به سطح هوشیاری آورد.

ب) ناخودآگاه جمعی یا اشتراکی: ناهشیار جمعی لایه‌ای عمیق در زیر سطح ناهشیار شخصی است و حاوی تجربیات باستانی اجداد و نیاکان ماست که در طی دوران از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. یونگ، این تجربیات باستانی را کهن الگو یا نمونه‌آزلی می‌نامد که «مفاهیم یکسانی را برای سطح وسیعی از بشریت، فرهنگ‌ها و مکان‌ها القاء می‌کنند». (امامی، ۱۳۷۷: ۲۰۸). به عقیده یونگ، ناهشیار جمعی منطقه‌ای در پشت هشیاری فردی است که بسیار گسترده است. در دیدگاه وی، ناهشیار جمعی حکمت موروثی نوع بشر است که به صورت ناآگاهانه به انسان‌ها منتقل می‌شود. (الجبوسی، ۲۰۰۷: ۷۹۶)

کهن الگوها، نمادهای جهانی‌اند و تعداد آنها به خاطر تجربه‌های متعدد انسانی بسیار است. مثل؛ کهن الگوی مرگ، تولد، خلقت، مادر، خدا، قهرمان و... که از این میان، برخی از آنها مثل: نقاب، سایه، آنیما، آنیموس و خود، از مهم‌ترین کهن الگوها، در دیدگاه یونگ هستند. (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۲۲)

نقاب: نقاب در واقع صورتکی است که هر یک از ما به خاطر انتظاراتی که جامعه از ما دارد، به چهره می‌زنیم تا توقعات جامعه را برآورده سازیم و همان

شخصیت بیرونی فرد برای تأثیرگذاری بر دیگران است که با آن در جامعه حضور می‌یابد. این کهن الگو، بیانگر اینست که انسان‌ها مایلند که شخصیت واقعی شان را از دیگران پنهان نمایند. (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۲) یونگ معتقد است که «پرسونا ضروری است، زیرا مجبوریم برای این که در کار و تحصیل موفق شویم و با افراد گوناگون کنار بیاییم، نقش‌های متعددی را بازی کنیم» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۲۲-۱۲۳). نقاب همچون سایر کهن الگوها هم دارای نقش مثبت است و هم دارای نقش منفی. از سویی نقاب بسیار مفید است، زیرا باعث می‌شود که افراد به قوانین موجود در جامعه پایبند شده و نسبت به این قوانین احساس مسؤولیت کند. از نظر یونگ، این نوع نقاب، خطری برای فرد ندارد؛ زیرا او را با اجتماع سازگار می‌کند. «اما اگر به قدری پیش رود که جایگزین شخصیت اصلی شود، تا حدی که شخص تنها به فکر ایفای نقش خود باشد، شخصیت و جامعه از این نقاب آسیب می‌بیند». (محمدی، ۱۳۹۱: ۱۵۹)

سایه: شامل غرایز ابتدایی و حیوانی وجود ماست، که از رویارویی با آن هراس داریم. و آن قسمت از کاستی‌های درونی‌مان را شامل می‌شود که از وجود آنها در خود، احساس ناخوشایندی داریم و سعی می‌کنیم آنها را از دیگران پنهان کنیم. «هنگامی که فردی می‌کوشد، سایه خود را ببیند (اغلب با شرمساری) کاستی‌ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می‌بیند، در خود نمی‌بیند مانند؛ خودپسندی، کاهلی روانی، بی‌رگی، بی‌مرامی، آز و...» (یونگ، ۱۳۸۶: ۲۵۷) زیرا سایه، آن جنبه از شخصیت گناه‌آلود، پست و سرکوب شده‌ای است که شاخه‌های نهایی‌اش به قلمرو اجداد حیوانی ما باز می‌گردد و شامل تمام جوانب تاریخی ناشناخته است. (خیاطه، ۱۹۹۷: ۲۴۲)

این لایه از روان، غریزی، پست و بی‌ارزش است. «در واقع سایه نقطه مقابل فضایل به شمار می‌رود، به عبارتی دیگر؛ بخشی از ذهنیات ماست که منکر وجود آن هستیم». (یونگ، ۱۳۸۵: ۱۸۳)، سایه، مانع شناخت و درک درست محیط

اطراف می‌شود، برای آشکار شدن حقیقت - خود - باید از سایه عبور کرد، تا بتوان به کمال و یگانگی شخصیت رسید. از آنجایی که سایه، مانند سایر کهن الگوها دارای کارکرد دوگانه مثبت و منفی است، «اگر سایه، شامل نیروهای مثبت و حیاتی باشد، باید آنها را با زندگی فعال درآمیזیم، نه این که سرکوبشان کنیم.» من «باید دست از منیت و خودخواهی بردارد و اجازه دهد تا چیزی که ظاهراً منفی است، اما در واقع می‌تواند منفی نباشد، شکوفا گردد». (همان، ۱۳۸۶: ۲۲۶)

خود: هدف اصلی زندگی همه ما، تلاش برای رسیدن به یکپارچگی و وحدت شخصیت است. بنابراین کهن الگوی خود، بیانگر وحدت و تمامیت کل شخصیت است. «تا زمانی که سیستم‌های دیگر روان، رشد نکرده باشند، خود(خویشتن) نمی‌تواند نمایان شود. تحقق یافتن خود، مستلزم داشتن هدف‌ها و برنامه‌هایی برای آینده و شناختن دقیق توانایی‌های خویش است» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۲۴). به عقیده یونگ «به سرانجام رساندن سرنوشت بزرگ‌ترین کامیابی بشر است». (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۴۹)

نمود کهن الگوهای نقاب و سایه در ادبیات

ناهشیار جمعی که انباشته از تجربیات نیاکانی است، معمولاً در آفرینش‌های ادبی جلوه‌گر می‌شود، چنانچه در این باره گفته‌اند: «ادبیات خانه ذاتی و طبیعی برای آرکی تایپ‌هاست؛ زیرا کار هنری با دقت و قابل توجه، ابتدا از ناخودآگاه-یعنی، مکان وجود فرم‌ها و تصاویر آرکی تایپ‌ها- ناشی می‌شود» (محمدی، ۱۳۹۱: ۱۶۱). یونگ ناخودآگاه جمعی را «عامل پیدایش صورت‌های ازلی می‌داند که در ادب و هنر جلوه‌گر می‌شوند». (فضیلت، ۱۳۹۰: ۱۸۲). هر چند اصطلاح کهن الگویی نوین و امروزی است؛ اما از دیر باز مورد توجه ادباء بوده است، چون کهن الگوها در اصل از فطرت انسان مایه می‌گیرد، فقط ممکن است انسان‌های گذشته به اسم امروزی از آن یاد نکرده باشند کما این که خوبی یا بدی برای همه انسان‌ها

از قدیم الایام محرز بوده است. تا آن جایی که می‌دانیم در دوران گذشته، به‌خصوص از دیدگاه مذهبی سایه با نام نفس اماره و نقاب با نام ریا و در موارد پسندیده با نام تقیه در میان مسلمانان شناخته شده بود و چه بسا ممکن است شاعر یا نویسنده، بدون این که خود اطلاعی داشته باشد، به ناخودآگاه جمعی پناه برده و آنچه را که از درون او نشأت می‌گیرد، به رشتهٔ تحریر در آورد، لذا «نوشتن نوعی رفتار است» (غیائی، ۱۳۸۲: ۱۶۹). و نوشتهٔ ادبی، نیز مانند سایر رفتارها قابل تحلیل و بررسی است. در ادبیات به جلوگیری از یک سو شدن با نقاب و گوشزد نمودن پیامدهای ناشی از نقاب و سایه، اشاره‌های فراوانی شده است و ادباء سعی کرده‌اند، مردم را از عواقب ناخوشایند نقاب‌های جعلی و سایه‌های شوم درونی بشر، آگاه سازند. در اشعار شعرای جاهلیت نیز ردی از این کهن الگوها به چشم می‌خورد، برای نمونه زهیر بن ابی سلمی، در معلقهٔ خود در مورد سایهٔ وجود انسان چنین می‌گوید:

سایه

فَلَا تَكْتُمَنَّ اللَّهُ مَا فِي نَفْسِكُمْ
لِيَخْفَى وَ مَهْمَا يُكْتُمُ اللَّهُ يَعْلَمُ^۱

(ابن ابی سلمی، ۱۹۹۸: ۱۰۹)

شاعر در اینجا، به وجود سایهٔ درونی انسان، یعنی اندیشه‌های ناپاکی که در سر می‌پروراند، اشاره می‌کند و برای رسیدن به خود و انسجام شخصیت، هشدار می‌دهد که باید مراقب اندیشه‌هایشان باشند که خداوند از درونیات انسان آگاه است. أبو‌العلاء المعری، در قصیدهٔ «ألا فی سبیل المجد» در مورد سایه و نقاب جهالت می‌گوید:

سایه

نقاب

وَلَمَّا رَأَيْتُ الْجَهْلَ فِي النَّاسِ فَاشِيئاً
تَجَاهَلْتُ حَتَّى ظُنَّ أَنِّي جَاهِلٌ^۲

(المعری، ۲۰۰۴: ۱۶۱)

سایهٔ جهل و نادانی در میان مردم رسوخ کرده است؛ لذا، شاعر نیز خود را به

نقاب جهالت آراسته می‌گرداند تا مورد پذیرش جامعه واقع گردد.
متنبی در قصیده «لِکَلِّ امْرِئٍ مَا تَعَوَّدَا» در مورد نقاب ترسایی جهت پوشاندن
سایه ترس می‌گوید:

نقاب سایه

فَأَصْبَحَ يَجْتَابُ الْمَسْوَحَ، مَخَافَةً
وَ قَدْ كَانَ يَجْتَابُ الدَّلَّاصَ الْمَسْرَدًا^۳

(متنبی، ۱۹۹۷: ۲۶۵)

خطاب متنبی به دشمن سیف الدوله (دُمُسْتَقُّ، فرمانده سپاه روم) است که پس از شکست در جنگ با سیف الدوله، سایه ترسش از روبه‌رو شدن و مبارزه با سیف‌الدوله را در زیر جامه ترسایی می‌پوشاند و به بهانه ترس بودن از روبه‌رو شدن با سیف الدوله می‌پرهیزد.

احمد مطر

احمد مطر، شاعر نوپرداز و صاحب سبک عراق است. او در زمره شعرای سیاسی ابن کشور است. انتشار الکلمة باعث شد که مطر، تحت تعقیب رژیم بعث قرار گیرد، لذا به کویت گریخت و در آنجا با ناجی العلی "کاریکاتوریست شهیر فلسطینی" در مجله القبس همکاری کرد. وی از سال ۱۹۸۶م تا کنون در لندن به سر می‌برد.

اگر چه، بدر شاکر السیاب و نازک الملائکه، پایه‌های شعر جدید را بنیان نهادند و پیکره قصیده و شکل آن را درهم شکستند، روحیه آزادمنشانه مطر، سبب شد تا او نیز با شمشیر قلم، مبارزه آزادی خواهانه‌اش را علیه وضع اسف‌بار جامعه آغاز کند و دردها و رنج‌های ملت مظلوم عرب را به تصویر بکشد. «مطر از سن چهارده سالگی سرودن را با قصاید رماتیک آغاز کرد، اما به سرعت متوجه نزاع بین حکومت و ملت شد» (غنیم، ۱۹۹۸: ۵۰) و شعرش را با واقعیت‌های اجتماعی در آمیخت. او «پایه‌گذار مکتب نقد طنزآلود سیاسی است» (خزلی، ۱۳۹۰: ۲۰). مهم‌ترین مشخصه شعری او از لحاظ محتوایی، انتقادی بودن آن است» (همان:

۱۱). او شعرش را در خدمت همه امت عربی به معنای اعم آن قرار داد، نه در خدمت کشور یا قبیله‌ای خاص. او را «شاعر تبعید» «شاعر آزادی» و به ویژه «شاعر پلاکاردها» می‌نامند. آشنایی او با آثار شاعران و نویسندگانی چون پاپلو نرودا، ناظم حکمت، شیرکو بیگس، نزار قبانی و دیگران و عواملی چون روحیه آزادی خواهانه و استعداد شگرفش، دست به دست هم دادند، تا او نیز مبارزه‌اش را در راه آزادی جامعه با شمشیر قلم آغاز کند. او «شاعر مبارزی است که با شعرش به جنگ زور و ستم می‌رود» (مجیدی، ۱۳۹۰: ۵۰۶). او «شاعری واقع‌گر است و رسالت خود را، روشنگری و رسوا کردن حاکمان فاسد و خودکامه و شوراندن ملت عرب، علیه رژیم‌های مزدور غرب، برای تحقق عدالت و آزادی می‌داند» (خزلی، ۱۳۹۰: ۱۱). زبان شعری او، زبانی مردمی است به گونه‌ای که همه مردم می‌توانند آن را بفهمند.

مطر و کهن الگوهای نقاب و سایه

شکل کهن الگوها موروثی‌اند، اما محتوای آنها با توجه به شرایط محیطی متفاوت است. با توجه به این که نقاب و سایه، کهن الگوی جمعی در تمام افراد بشر است و از سوی ادبیات، خاطرات نژادی بشر را از نو فراهم می‌کند و در عین این که نظر به آینده دارد، ارتباطش را با نژاد بشر حفظ می‌کند. می‌توان ردی از خاطرات نژادی و کهن الگویی را در ادبیات یافت. احمد مطر با توجه به شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی حاکم بر جوامع عربی که در عصر حاضر، مالا مال از فقر، بدبختی، استبداد و ستم است به ناخودآگاه جمعی پناه برده و با بیان جنبه‌های منفی نقاب و سایه، دیدگاه‌های انتقادی خویش را بیان کرده است. مطر که به خوبی از نقش بودن نقاب‌ها آگاه است، آن را در راستای ایفای نقش و مسئولیت اجتماعی خویش به کار می‌برد و چنان با آگاهی آنها را بر می‌گزیند که با این نقاب‌ها همسو نگردد و از خود حقیقی خویش باز نماند و از طرفی، به سرکوبی کامل سایه‌های درونش نیز

نپرداخته، بلکه با آگاهی کامل از آنها، خودآگاهانه آنها را مورد انتقاد قرار داده تا از انرژی روانی آنها استفاده کند. این حرکت از خودآگاه به سوی ناخودآگاه روان که راهی به سوی اعتدال است، در اشعار مطر به خوبی نمایان است.

نقاب حاکمان عرب: با توجه به آنچه که پیشتر گفته شد، مطر نتیجه عصری است که به اعتبار اشعارش، حاکمان عرب که دست نشاندۀ ابر قدرت‌ها هستند، با خودکامگی‌ها و ظلم‌هایشان برای جامعه خود چیزی جز فقر، خفقان، رعب و وحشت و عدم آزادی بیان به ارمغان نیاوردند. او که به چشم خویش جان دادن هزاران تن از اعراب را می‌بیند «سرودن را وظیفۀ الهی خود و اعتراضی به اوضاع نابسامان و آشفتنۀ جهان عرب می‌داند» (خزلی، ۱۳۹۰: ۱۹)؛ لذا بیشتر نابسامانی‌های عصرش را در وهله اول به حاکمان منسوب می‌سازد و سپس به مردم، که در پس سایه‌های جهالت، نادانی و ترس به اطاعت بی‌چون و چرا از حاکمان می‌پردازند و به همین دلیل محور اصلی اشعارش را، طنزهای انتقادی تشکیل می‌دهد.

نقاب مبلغ و راهنما: احمد مطر، در قصیده «خطاب تاریخی» زندگی آکنده از تناقض حاکمان را هنرمندانه به تصویر می‌کشد و به بیان نقاب‌هایی که حاکمان نالایق، برای پوشاندن سایه‌های درونی خود، از آن بهره می‌گیرند، اشاره می‌کند:

نقاب سایه

رَأَيْتُ جُرْدًا / يَخْطُبُ الْيَوْمَ عَنِ النَّظَافَةِ / وَ يُنْذِرُ الْأَوْسَاحَ بِالْعِقَابِ / وَ حَوْلَهُ
/..يُصَفِّقُ الذُّبَابُ! (مطر، ۲۰۰۸: ۱۱ / ۱)

در روزگاری که انسان‌ها - همچون مگس‌ان - متملقانه و چاپلوسانه، برای حاکمان دست می‌زنند و بر کارهای آنان مُهر تأیید می‌نهند، مطر از معدود شعری است که بی‌پرده، حاکمان را از دم تیغ انتقادهای گزنده خود می‌گذراند و نقاب‌های کذایی آنها را بر ملا می‌سازد. شاعر، سایه درونی حاکمان را به صورت چرک‌هایی بیان می‌کند که حاکمان سعی دارند آنها را در زیر نقاب پاکیزگی، از دیدگان عموم

مخفی نمایند. در این قصیده، «جرذ» به عنوان نمادی برای حاکمان عربی به تصویر کشیده شده است. با توجه به این که طنزها به نوعی بیان کننده سایه‌ها و نقاب‌های درونی انسانهاست، می‌توان طنزها را در مقوله روانشناختی نیز بررسی کرد. شاعر از کلمات «الواساخ» به عنوان سایه درونی حاکمان و «النظافة» به عنوان نقابی برای لاپوشانی سایه درون حاکمان استفاده کرد. همچنین در این قصیده، تناقض آشکاری میان طرفین شعر به چشم می‌خورد؛ موش صحرایی و یارانش از یک سو و نظافت از سوی دیگر، مطر، موش صحرایی را که نمادی از حاکمان نالایق و فاسد عراق هستند و مگس‌ان (یاران آنها) را که نمادی از افراد چاپلوس و متملق‌اند را ترسیم می‌کند (غنیم، ۱۹۹۸: ۲۳۷-۲۳۸) که در عین عدم کفایت و سازندگی برای اداره امور دینی، سایه‌های ناپاکی درونشان را با نقاب تبلیغ حاکمیت دین و شعار صداقت و پاکی می‌پوشانند. با توجه به مطالب گفته شده، نقاب مبلّغ به طور ضمنی از کل قصیده به دست می‌آید، نه از یک کلمه خاص.

نقاب امیرالمؤمنین: در قصیده «الجزء» شاعر به ذکر نقاب امیرالمؤمنین که حاکمان جبار امت اسلامی - عربی در زیر آن پنهان شده‌اند و جامعه را به استثمار می‌کشند، می‌پردازد:

فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ / يَبْصُقُ الْمَرْءُ بِوَجْهِ الْحَاكِمِينَ / فَيَجَازِي بِالْغَرَامَةِ! / وَ لَدِينَا
 نَحْنُ أَصْحَابُ الْيَمِينِ / يَبْصُقُ الْمَرْءُ دَمًا تَحْتَ أَيَادِي الْمَخْبِرِينَ / وَ يَرِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 / عِنْدَمَا يَنْثُرُ مَاءَ الْوَرْدِ وَ الْهَيْلِ / - بِإِذْنِ - / عَلَى وَجْهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! ^{هـ} (همان: ۲۵)

شاعر به مقایسه حکومت، بین کشورهای اسلامی و کشورهای مشرک می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که در بلاد شرک، حاکم در سیمت اجتماعی خویش انجام وظیفه می‌کند، ولی در کشورهای اسلامی که امیرالمؤمنین، نماد صلح، آرامش و سازندگی است و مردم در پناه چنین حکومتی باید در آرامش به سر ببرند و بتوانند بی‌پروا، شکایت‌های خود را با او در میان بگذارند؛ اما در عصر حاضر، که آزادی بیان ممنوع است و جوی تاریک و رعب آور در فضای جامعه

حاکم است، حاکمان جور، ظلم و ستم خویش را در پس نقاب امیرالمؤمنین و به اسم اسلام پنهان می‌کنند و این نقاب، چنان با شخصیت آنان عجین گردیده است، که حکومت را حق حقیقی خود می‌پندارند و به‌جای این که مردم را بر گناهشان جزا دهند سعی در ساختن تهمت‌هایی دارند که اساسی ندارد و نتیجه آن کشتار بی‌گناهی است که به‌دست حاکمان اسلام نما، صورت می‌گیرد.

نقاب پزشک درمانگر جامعه: در قصیده «الأرمدُ و الکحَال» شاعر اشاره می‌کند به این که، والی (حاکم) نقاب پزشک درمانگر جامعه را بر خود می‌بندد و جامعه اسلامی را به چشم دردی تشبیه می‌کند و می‌گوید:

نقاب

« وَطَنِي يَا أَيُّهَا الْأَرْمَدُ / تَرَعَاكَ السَّمَا / أَصْبَحَ الْوَالِي هُوَ الْكِحَالُ / .. فَابْشِرُ بِالْعَمَى! » (مطر، ۲۰۰۸: ۳۷)^۶

بنابر نظریه یونگ، اگر نقاب به قدری پیش رود که جایگزین شخصیت اصلی فرد شود، تا جایی که فرد فقط به فکر ایفای نقش خود باشد و شخصیت حقیقی خود را فراموش کند، شخصیت و جامعه از این نقاب آسیبی جدی می‌بیند، شاعر به آسیبی که جامعه از رهگذر این نقاب کذایی می‌بیند اشاره می‌کند و می‌گوید: «فَابْشِرُ بِالْعَمَى!» (بشارت باد او را به کوری!) منظور شاعر از کوری، عدم بصیرت کافی امت اسلامی در مسایل مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که باعث عقب ماندگی جامعه می‌گردد.

نقاب زهد و دیانت: در قصیده «إِعْتِرَافَاتُ كَذَّابٍ» نقاب‌هایی مثل کرّار بودن، زهد و ورع، وقار و متانت را برای حاکمان کشورهای عربی ترسیم می‌کند که برای آنها جعل شخصیت می‌کند و بهای گزافی را که جامعه از یک سو شدن با نقاب، می‌پردازد را بیان می‌کند و می‌گوید:

نقاب

«وَهَا هُوَ الْكَرَّارُ يَذْحُو الْبَابُ / عَلَى الْيَهُودِ الدُّوْنَمَةُ / وَهَا هُوَ الصَّدِيقُ يَمْشِي

نقاب نقاب

زاهداً / مُقَصِّرَ الثِّيَابِ.» (مطر، ۲۰۰۸: ۶۰)^۷

حکومت، مسئولیت و سِمَت اجتماعی حاکمان است که در این نقش، آنها وظایف و ویژگی‌های خاص خود را دارند که برای هرچه بهتر شدن نقش خود، نقاب بر چهره زنند؛ اما، هر گاه حاکمان این نقاب ساختگی را واقعی بیندارند و حکومت را حق حقیقی خود بدانند، باعث می‌شود که برای رسیدن به مطامع شخصی خود، جامعه را به استثمار بکشند. در این قصیده، نقاب مدافع دین که حاکمان، به‌عنوان حامی اسلام و مسلمین با خود به‌همراه دارند و به اصطلاح، در راه دین و آزادی، به مبارزه با غاصبان می‌پردازند ولی خود، درها را به روی غاصبان یهود می‌گشایند و امت عربی را به یهودیان تسلیم می‌کنند، بیان گردیده است. همچنین، زهد و ورع، که نقابی برای پارسایی است و حاکمان زاهد نما، به‌عنوان دوست و یاور مسلمانان خود را با این نقاب می‌آرایند و مانند پارسایان با وقار و متانت گام بر می‌دارند و خاضعانه پاچه لباس خود را جمع می‌کنند، به تصویر کشیده شده است که حاکمان، در پس نقاب زهد، چهره اصلی خود را از انظار عموم پوشیده نگه می‌دارند.

نقاب عامه مردم: نقاب در واقع همان ماسک یا صورتکی است که فرد با آن در جامعه حضور می‌یابد و با آن انتظارات جامعه را برآورده می‌سازد و در عین حال شخصیت واقعی‌اش را نیز از سایرین پنهان می‌کند. برای این که در زندگی و روابط اجتماعی مان موفق شویم باید ماسک مناسب آن را به‌همراه داشته باشیم. مردم جوامع عربی که تحت فشار حاکمان از آزادی بیان و عمل در جامعه برخوردار نیستند، باید از نقاب‌هایی استفاده کنند که انتظارات جامعه مورد نظر را بر آورده سازد؛ لذا برای پنهان سازی شخصیت واقعی خود، باید به گونه‌ای در جامعه حضور یابند که خود را کمتر از آنچه که هستند نشان دهند.

نقاب بی دینی و بی سواد: در قصیده «قِفْ وَ رَتَّلْ سُورَةَ النَّسْفِ عَلَى

تحلیل کهن الگوهای "نقاب" و "سایه" در لافتات احمد مطر

رأس الوثن» به نقاب‌هایی چون؛ عدم دیانت، بی‌سوادی، بی‌احساس بودن نسبت به مسایل جامعه اشاره کرده و می‌گوید:

نقاب
نقاب
«إِخْفِ إِيمَانَكَ / فَالْإِيمَانَ -أَسْتَغْفِرُ هُمْ- إِحْدَى الْكِبَائِرُ / لَا تَقُلْ إِنَّكَ شَاعِرٌ / تَبُّ، فَإِنَّ الشَّعْرَ فَحْشَاءُ وَ جَرْحٌ لِلْمَشَاعِرِ سَوْفَ يُلْقَوْنَكَ فِي الْحَبْسِ / وَ لَنْ يَطْبَعَ آيَاتِكَ نَاشِرٌ.»^۱ (مطر، ۲۰۰۸: ۶۷)

در دوره‌ای که تحت فشار حاکمان، داشتن هر گونه آزادی عقیده، دینداری و آگاهی از مسایل، جرم محسوب می‌شود، در چنین جامعه‌ای، برای انطباق با محیط باید ماسک مناسب آن را بر چهره داشته باشیم. مطر نیز، که به خوبی از نقش بودن نقاب‌ها با خبر است، می‌گوید: باید دیانت را رها کرد و بر عکس، نقاب بی دینی را به همراه داشت. همچنین شاعر بودن را، که نشان از داشتن شعور و احساس نسبت به دردها و رنج‌های خود و دیگران است، باید پنهان شود تا با توجه به شرایط خفقان آور حاکم بر جامعه، بتوان نقش مناسب با آن شرایط را بازی کرد و مورد قبول واقع شد.

سایه: سایه از ابعاد شخصیتی انسان است و شامل گرایز بدوی و حیوانی ماست که در اعماق آگاهی‌مان مدفون و از دید ما و دیگران پنهان است. اما سایه‌ها همیشه منفی و اهریمنی نیستند، بلکه سایه‌ها جنبه آموزشی نیز دارند و ما را راهنمایی می‌کنند، در این صورت سایه سرشار از انرژی مثبت است که باید به این جنبه از شخصیت، فرصت ظهور داده شود. سایه‌ها تنها زمانی زیان بخش هستند که به کلی سرکوب شده و واپس زده شوند، در این صورت به جای از بین رفتن، در اعماق وجود خفته می‌مانند و منتظر فرصت‌اند تا به بدترین وجهی بروز نمایند. یونگ می‌گوید: «این که سایه دوست ما بشود یا دشمن ما، بستگی تام به خودمان دارد. در واقع سایه مانند هر موجود بشری است که ما با وی زندگی می‌کنیم و باید دوستش بداریم. سایه تنها زمانی دشمن می‌شود که نادیده گرفته

شود و به درستی درک نشود» (یونگ، ۱۳۸۶: ۲۶۳). بنابراین به جای سرکوب کردن سایه‌ها، باید با آنها روبه‌رو شده و آنها را بپذیریم و اصلاح کنیم. در این صورت می‌توان با گذر از سایه به تفرد دست یافت.

سایه‌های نادانی، خواری و زن صفت بودن: در قصیده «قومی اجبلی

ثانیة» بی‌اراده بودن و منفعل بودن انسان‌های عربی، به تصویر کشیده شده که با سایه‌های غباوت، ذلت و زن صفت بودن درهم آمیخته شده است. یعنی، بی‌ارادگی و بازیچه دست حکام بودن، سایه‌های غباوت و نادانی را در درونمان سر ذوق می‌آورد و وضعیت ما به گونه‌ای است که اشک نیز به آن می‌خندد. تا جایی که دل‌هایمان مسموم و پُر از ناپاکی‌ها می‌گردد و ذلت و خواری-سایه پستی چنان با وجودمان درآمیخت که خود از آنها بی‌خبریم و از شرم و حیاء نیز کراهت داریم.

سایه

«فَصِيحُنَا بَبْعَاءُ / قَوِينَا مومياءُ / ذَكِينًا يَشْمَتُ فِيهِ الْعَبَاءُ / وَ وَضَعْنَا.. يَضْحَكُ مِنْهُ

سایه

سایه

الْبُكَاءُ! / تَسَمَّمَتْ أَنْفَاسُنَا / حَتَّى نَسِينَا الْهَوَاءَ / وَ امْتَزَجَ الْخِزْيُ بِنَا / حَتَّى كَرِهْنَا الْحَيَاءُ»^۹ (مطر، ۲۰۰۸: ۳۵-۳۶)

در ادامه قصیده شاعر به سایه‌های نادانی، خواری و زن صفت بودن اشاره می‌کند و می‌گوید:

سایه

«يَا أَرْضَنَا.. يَا مَهْبِطَ الْأَنْبِيَاءِ / قَدْ كَانَ يَكْفِي وَاحِدٌ / لَوْ لَمْ نَكُنْ أَعْبِيَاءُ / يَا أَرْضَنَا

سایه

/ ضَاعَ رَجَاءُ الرَّجَاءِ / فِينَا، مَاتَ الْإِبَاءُ / يَا أَرْضَنَا لَا تَطْلُبِي مِنْ دَلْنَا كَبْرِيَاءُ / قَوْمِي

سایه

إِحْبَلِي ثَانِيَةً / وَ كَشَفِي عَنْ رَجُلٍ / لِهَوْلَاءِ النِّسَاءِ!»^{۱۰} (مطر، ۲۰۰۸: ۳۶)

ارض یا سرزمین، کهن الگوی مادر است که نماد زایش و تولد، محل نزول وحی و جایگاه پیامبرانی است که راه نیک‌بختی را به انسان می‌آموزند. مطر، کهن

الگوی مادر را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: جهل مان نسبت به وجود سایه ذلت در خویش، باعث شده که امید، شجاعت و مردانگی از وجودمان رخت بربندد، چنانکه، دست ردّ بر سلطهٔ حاکمان جور نمی‌زنیم؛ لذا، بلند مرتبگی و بزرگی - وحدت شخصیت - را از ما مخواه. شاعر، راه رسیدن به کمال را در شناخت سایهٔ خواری و روبه‌رو شدن با آن می‌داند که با متصف شدن به صفات شجاعت و مردانگی می‌توان به یکپارچگی روان دست یافت. در مصرع‌های پایانی قصیده، با خطاب به سرزمین کهن الگوی مادر از او می‌خواهد که از تولد مردانی به کمال رسیده و شجاع در برابر مردان زن صفت این مرز و بوم پرده بردارد. مراد از مردان، مردانگی و شجاعتی است که انسانهای به تکامل رسیده دارای آن هستند و منظور از نساء، جنس زن نیست، بلکه زن صفت بودن مردمان سرزمین عربی است که سایه‌ای برای پست بودن و ترسو بودن مردم عرب است.

سایه‌های ذلت، غرور، ننگ و عار، عیب، اندیشه‌های ناپاک: در

قصیدهٔ «الذنب» مطر به سایه‌ها اشاره می‌کند که به اعتقاد یونگ، جنبهٔ حیوانی و ابتدایی وجود بشر است که انسان، سعی می‌کند آنها را پنهان کند. از آنجایی که سایه در برابر نیکی‌ها و فضیلت‌ها قرار دارد، باید تلاش کنیم که با سایه‌های درونمان روبه‌رو شده و آنها را نه این‌که سرکوب کنیم بلکه به تعادل برسانیم، در غیر این صورت؛ چنان‌چه سایه‌ها بر انسان غالب شوند، جزئی از شخصیت انسان گردیده و مانع دسترسی فرد به سایر جنبه‌های ناخودآگاهش شده و رشد و کمال انسان متوقف می‌گردد.

سایه / سایه
 «الدُّلُّ بِسَاحَتِنَا يَسْعَى / فَلِمَاذَا نَرَفَضُ أَنْ نَحْبُو؟ / وَ لِمَاذَا نَدْخُلُ "أَبْرَهَةَ" فِي
 كَعْبَتِنَا / وَ نُؤْذِنُ: لِلْكَبَعَةِ رَبُّ؟ / نحن

سایه سایه سایه
 نفوسُ / يَا نَفْ مِنْهَا الْعَارُ / يَخْجَلُ مِنْهَا الْعَيْبُ / وَ تَبَاهِي فِيهَا الْأَمْرَاضُ / وَ
 يَمْرُضُ فِيهَا الطَّبُّ / حَقَّ عَلَيْنَا السِّيفُ / وَ حَقَّ الضَّرْبُ / لَا ذَنْبَ لَنَا.. لَا ذَنْبَ لَنَا /
 سایه

نحنُ الذَّنْبُ!»^{۱۱} (مطر، ۲۰۰۸: ۴۲-۴۳)

ابرهه، سایه غرور و منیت است که آن را در کعبه دل جایگاه خداوندی جای می‌دهیم، حال آنکه می‌گوییم: کعبه خدایی دارد؛ یعنی دل، جایگاه خداوند است، نه اغیار. مطر، به طور ضمنی پرده از نقاب دیانتی برمی‌دارد که ما مسلمانان بر خود می‌بندیم و چنان اظهار دیانت می‌کنیم که حتی سایه‌های عار، ننگ و عیب خجالت زده می‌شوند. سپس، به آسیب‌های وارده اشاره کرده و می‌گوید: امراض و بیماری‌های درونی مان - اندیشه‌های ناپاک به یکدیگر فخر می‌فروشند و راه علاج، بیمار می‌شود؛ یعنی به جای این که در تقابل با سایه‌ها قرار بگیریم، با آنها همگام می‌شویم. لذا، شمشیر بر ما حق است و حق ماست که مورد ستم واقع شویم. در واقع هیچ گناهی وجود خارجی ندارد، بلکه ما خود، گناهیم و درونمان پر از سایه‌های شوم و اندیشه‌های ناپاک است.

سایه‌های جهالت، نادانی و ناتوانی: در قصیده «الأضحیة» به سایه‌های بت پرستی، جهالت، ناتوانی که به صورت پای بستی برای بشر عربی درآمده و باعث عدم انسجام شخصیتش گردیده است، اشاره می‌کند و می‌گوید:

«حِينَ وُلِدْتُ / أَلْفَيْتُ عَلَى مَهْدِي قَيْدًا / خَتَمَوْهُ بِوَشْمِ الْحَرِيَّةِ / وَ عِبَارَاتٍ

سایه

تفسيرية / يَا عَبْدَ الْعَزْزِيِّ.. كُنْ عَبْدًا.»^{۱۲} (همان: ۲۲)

در اسامی عرب جاهلیت به «وهب اللات» «عبدالشمس» و «عبدالعزى» بر می‌خوریم که به نام بت‌هایی که مورد تقدیس و پرستش آنها بود، نامگذاری می‌شدند. پرستش بت‌ها، نشانه وجود سایه جهالت و نادانی آدمی است. مطر در این

قصیده، قید و بندهایی را که از ابتدای تولد با بشر عربی همراه است را به تصویر می‌کشد که یکی از آنها عبدالعزّی، بنده بودن برای مخلوق بی جان است که از بدو تولد، بدون تفکر و اطلاع از چیستی و چرایی پرستش این مخلوق بی جان، به انسان عربی تحمیل شده و چون پای بستی باعث جمود و عدم تکامل او می‌گردد. چنانچه در ابیات بعدی یادآور می‌شود که:

«وَكَبْرَتْ، وَ لَمْ يَكْبُرْ قَيْدِي / وَ هَرِمْتُ.. وَ لَمْ أْتُرْكْ مَهْدِي.» (مطر، ۲۰۰۸: ۲۲)^{۱۳}

او اشاره می‌کند که مراحل تحول زندگی را پشت سر گذاشته، و به بلوغ فکری نایل نگشته است و همچنان اسیر سایه نادانی خویش است. شاعر برای گذر از سایه و رسیدن به کمال، انسانیت را می‌طلبد:

سایه

«رُدُّوا الْإِنْسَانَ لِأَعْمَاقِي / وَ خُذُوا مِنْ أَعْمَاقِي الْقِرْدَا. / أَعْطُونِي ذَاتِي / كَيْ أَفِي ذَاتِي.»^{۱۴} (همان)

بوزینه وار بودن و تقلید کورکورانه، از پیشینیان باید از وجود آدمی رخت بر بندد تا انسانیت به مثابه واقعی آن کودکی‌ای که تحمیل نشده باشد همراه با آزادی فکری به درون فرد راه یابد و شخصیت یکپارچه و منسجم وی هویدا گردد. در ادامه، شاعر از سرما به عنوان نمادی برای ناتوانی در وجود آدمی اشاره می‌کند و می‌گوید:

سایه

«كَيْفَ تَفُورُ النَّارُ بِصَدْرِي / وَ أَنَا أَشْكَو الْبَرْدَا؟ / كَيْفَ سَيَوْمِضُ بَرْقُ الثَّأْرِ بِرُوحِي / مَا دُمْتُ تَخْشَوْنَ الرِّعْدَا؟»^{۱۵} (همان)

تا زمانی که انسان از سایه ناتوانی‌اش شیکوه می‌کند و از غرّش، تکاپو و شجاعت که لازمه گسستن قیدهاست می‌هراسد، بارقه انقلاب چگونه می‌تواند در روح آدمی بدرخشد؟

در قصیده «قِمَمٌ بَارِدَةٌ» سایه جهل و نادانی ذکر می‌شود که به صورت کهن

الگوی جمعی، در همه افراد بشر نهفته است و در صورت روبه‌رو نشدن با آن باعث می‌شود که تحول و تکامل روان متوقف گردیده و فرد به بلوغ فکری دست نیابد. «قِمَّةٌ أُخْرَى.. وَ فِي الْوَادِي جِيَاعٌ تَنْهَهُدُ / قِمَّةٌ أُخْرَى.. وَ قَعْرُ السَّهْلِ أَجْرُدُ / قِمَّةٌ أَعْلَى.. وَ أَبْرَدُ / يَا مُحَمَّدُ / يَا مُحَمَّدُ / يَا مُحَمَّدُ / إِبْعَثِ الدِّفْءَ / فَقَدْ كَادَ لَنَا عَزَى / وَ كِدْنَا نَتَجَمَّدُ»^{۱۶} (مطر، ۲۰۰۸: ۲۱-۲۲)

شاعر مانع را به صورت بتی آورده که باعث انجماد، در جا زدن و عدم تعادل روان می‌شود. پرستش بت که نمادی از سایه جهالت است، مانع شناخت و درک درست انسان از محیط اطرافش می‌شود؛ لذا شاعر از محمد، خود حقیقی و خویشتن واقعی درخواست می‌کند که، گرما، راه وصول به وحدت را بنمایاند تا بتوان به کمال و یگانگی واصل شد.

در قصیده «سواسیه» نیز سایه نادانی را به تصویر می‌کشد که انسان‌ها آن را با خود یدک می‌کشند:

سایه

«نَحْنُ قَطِيعُ الْمَاشِيَةِ / تَسْعَى بِنَا أَظْلَافُنَا لِلْحُتُوفِ / عَلَى حِدَاءِ الرَّاعِيَةِ» / وَ أَفْحَلُ الْقَادَةِ فِي قَطِيعِنَا / .. خَرُوفُ!«^{۱۷} (همان: ۵۸)

گوسفند، نماد پلیدی و نادانی است و از طرفی، نماد سری است. «صورت بشری دنیای حیوانی، دنیای حیوانات اهلی است» (فرای، ۱۳۷۱: ۱۷۱)؛ «چون گوسفند ابله، مهربان و آمیزگار است و به سادگی پای در گریز دارد، جوامع متشکل از گوسفندان بسیار شبیه جوامع بشری است» (همان: ۱۷۴). سایه نادانی - تن دادن به انجام رفتارهایی که از ما خواسته می‌شود، بدون فکر و اندیشه باعث می‌شود که به مثابه گوسفندان، با حداء چوپان به‌سوی مرگ و سلاخی برویم. در واقع، خودمان باعث نیستی خود هستیم.

سایه‌های کور دلی، بی‌ایمانی، برهنگی فرهنگی و شیطان: شاعر در قصیده «کان یا ما کان» به جنبه‌های دیگری از سایه‌های وجود انسان می‌پردازد،

در صورتی که با این ویژگی‌های منفی درونمان روبه‌رو نشویم، انسان را تا به قهقرا
کشانده و باعث سقوط انسانیت می‌شود:

سایه

«يُضْحِكُنِي الْعُمِيَانُ / حِينَ يَقَاضُونَ الْأَلْوَانَ / وَ ينادُونَ بِشَمْسٍ تَجْرِيدِيَّةٍ /

سایه

تُضْحِكُنِي الْأَوْثَانُ / حِينَ تنادي النَّاسَ إِلَى الْإِيمَانِ / وَ تَسْبُ عَهْدَ الْوَثِيَّةِ /

سایه

يُضْحِكُنِي الْعُرْيَانُ / حِينَ يُباهي بِالْأَصْوَافِ الْأَرْوِيَّةِ! / كَانَ وَ يَا مَا كَانُ / كَانَتْ أُمَّتُنَا

سایه

المسبيّة / تَطْلُبُ صَكََّ الْإِنْسَانِيَّةِ / مِنْ شَيْطَانٍ!»^{۱۸} (مطر، ۲۰۰۸: ۳۷)

مطر، با اشاره به سایه‌های کور دلی، بی‌ایمانی و برهنگی فرهنگی که در عمق
جان انسان‌های عربی رسوخ کرده و آنان سعی در پنهان‌سازی آن دارند و از
رویارویی با سایه‌هایشان طفره می‌روند، به طور ضمنی بیان می‌کند که در صورت
عدم روبه‌رو شدن با سایه‌های وجود، راه رسیدن به فرآیند فردیت متوقف می‌شود و
آنها از رسیدن به تکامل باز خواهند ماند، که در این صورت باعث اسارت جامعه در
دستان غارتگران می‌گردد و قرارداد انسانیت را از شیطان - استعمارگران - می‌طلبند.
در روان‌شناختی یونگ، شیطان نماد سایه شوم و ناپاک درون انسان است. ویلفرد
گرین به نقل از یونگ می‌گوید: سایه در عمیق‌ترین معنای آن دُم سوسماری
نامرئی است که انسان، هنوز به دنبال می‌کشد. معمول‌ترین گونه این کهن‌الگو،
شیطان است که معرف جنبه خطرناک نیمه ناشناخته و تاریک شخصیت
است. (گرین، ۱۳۷۶: ۱۸۲). شیطان، در این قصیده سایه‌ای برای استعمارگران است
که با ترفندهای گوناگون، تحت عنوان آزادی انتخاب در دین و عقیده، بصیرت،
ایمان و فرهنگ را از مردم گرفته‌اند. چنان‌چه، مردم به ظاهر روزگار بت‌پرستی را
به باد ناسزا می‌گیرند و با لباس‌های اروپایی که بر تن می‌کنند، برهنگی‌شان را به
یکدیگر فخر می‌فروشند در حالی که خود از کوردلی، بی‌ایمانی و برهنگی

بودن باعث خمیدگی می‌شود، همان‌گونه که سنبله‌ها در هنگام پر باری خم می‌شوند و بذر بقاء را درون زمین می‌کارند. این خمیدگی هر چند به ظاهر موجب حقارت نفس است؛ اما در پس آن عزت و کبریایی نهفته است.

نتیجه

بحث برانگیزترین جنبه سیستم روان‌شناسی یونگ که مورد توجه ادباء نیز واقع گردید، نظریه کهن الگویی یا آرکی‌تایپ است که به بررسی جنبه ناخودآگاه جمعی در بشر و تحلیل رفتار افراد بر اساس این کهن الگوها می‌پردازد. از میان کهن الگوها، نقاب و سایه، به منظور دستیابی به فرآیند فردیت-خود- در خور توجه هستند. از آنجا که رویاهای عمیق و آفرینش‌های ادبی محلی برای ظهور آرکی‌تایپ‌هاست، احمد مطر نیز با توجه به شرایط سیاسی و وضع آشفته اجتماعی در بیشتر اشعار انتقادی‌اش به بیان جنبه‌های منفی نقاب و سایه پرداخته و به ذکر نقاب‌هایی چون: زهد، متانت، امیرالمؤمنین، نقاب درمانگر جامعه و غیره می‌پردازد که فصل مشترک بیشتر این نقاب‌ها در مورد حاکمان جوامع عربی است که حکومت را حق حقیقی خود دانسته و با یکی شدن با نقش‌های اجتماعی‌شان باعث عدم تکامل خود و جامعه می‌شوند. همچنین به نقاب‌هایی مثل: بی‌سوادی و بی‌ایمانی اشاره می‌کند که عامه مردم باید به همراه داشته باشند تا خود را کمتر از آنچه هستند نشان دهند. و به وجود سایه‌هایی مثل: کور دلی، پستی، نادانی و زن صفت بودن اشاره کرده است که در همه انسان‌ها وجود دارد که در صورت به تعادل نرساندن این سایه‌ها، انسجام و تکامل روان حاصل نخواهد شد. شاعر با اشاره به سایه ذلت که در اینجا نشان از پر باری و قهرمانی است، نشان می‌دهد که باید به این سایه‌ها که موجبات سرزندگی را فراهم می‌آورند، فرصت بروز و ظهور داده شود. مطر به ندرت چگونگی گذر از تبعات منفی این کهن الگوها و رسیدن به خود را بیان می‌کند. گاه از محمد- خود حقیقی- درخواست می‌کند تا

گرما بخشی یا راه وصول به وحدت را نشان دهد و گاه راه رسیدن به کمال را در طلب انسانیت و داشتن آزادی فکری می‌داند و گاهی نیز چگونگی رسیدن به اعتدال را در شناخت سایهٔ ذلت و خواری می‌داند که با متصف ساختن خویش به صفات عالی‌های چون شجاعت و مردانگی می‌توان به یکپارچگی روان دست یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱. اندیشهٔ ناپاک خود را در دل از خدا پنهان نسازید، چرا که هر چه را در دل پنهان دارید، خدا به آن آگاه است.
۲. زمانی که دیدم جهل در میان مردم شایع شده است، خودم را به جهالت زدم تا جایی که پنداشته شد من نیز جاهلم.
۳. او از ترس (تو) خود را به ترسایی زد، در حالیکه او زرهٔ جنگ بر تن می‌پوشید.
۴. موش صحرائی بزرگی را دیدم / که امروز دربارهٔ پاکیزگی سخن می‌گفت / و آلودگی‌ها را به کيفر هشدار می‌داد / و در اطرافش / .. مگس‌ها کف می‌زدند!
۵. در سرزمین مشرکان / انسان در صورت حاکمان تف می‌کند / پس به خاطر غرامت جزا داده می‌شود! / حال آنکه در نزد ما، خصوصاً أصحاب یمین / انسان خون را زیر دست کارآگاهان تف می‌کند / و روز قیامت دیده می‌شود / هنگامی که گلاب و شن را می‌ریزند / - بی اجازه - / بر روی أميرالمؤمنین!
۶. سرزمین من! ای مبتلا به چشم درد / آسمان تو را حفظ کند / والی، چشم پزشکی شد / پس بشارت باد تو را به کوری!
۷. اینک او که (خودش) مهاجم است، در را می‌گشاید / به روی یهودی پست / اینک او که بسیار راست‌گو است، زاهدانه راه می‌رود / (در حالیکه) لباس را جمع می‌کند.
۸. ایمانت را مخفی کن / ایمان - با طلب پوزش از آنها - یکی از گناهان کبیره است / نگو که تو شاعری / توبه کن، که شعر فحشا و زخمی برای احساسات است / به زندان خواهی رفت / و ناشر هرگز آیات تو را چاپ نخواهد کرد.
۹. فرد بلیغ ما، طوطی است / فرد قوی ما، مومیایی شده است / فرد باهوش ما، حماقت به آن می‌خندد / و وضع ما.. گریه به آن می‌خندد! / نفس‌هایمان مسموم شد / تا این‌که، هوا را فراموش کردیم / و ذلت و خواری با ما درآمیخت / که از حیاء کراهت داریم.

۱۰. ای سرزمین ما.. ای محل هبوط انبیاء / یک نفر برای ما کافی بود / اگر کودن نبودیم! / ای سرزمین ما / امید امید گم گشت / ستم ناپذیری در ما مُرد / ای سرزمین ما از ذلت ما بلندی و عظمت را مخواه / برخیز بار دیگر آبستن شو / و مردان دیگری بنمایان / برای این زنان!
۱۱. ذلت و خواری در ساحت ما می‌دود / پس چرا از خزیدن امتناع می‌کنیم؟ / و چرا ابرهه را در کعبه‌یمان وارد می‌کنیم / و اعلام می‌کنیم: کعبه‌ی خدایی دارد؟ / ما افرادی هستیم که / عار از آن ننگ دارد / عیب از آن خجالت می‌کشد / و امراض در آن به همدیگر فخر می‌فروشند / و طب در آن بیمار می‌شود / شمشیر بر ما حق است / زدن حق است / هیچ گناهی نداریم.. هیچ گناهی نداریم / ما گناهیم!
۱۲. وقتی به دنیا آمدم / بر گهواره‌ام بندی را یافتم / که با نقش و نگارهای آزادی / و با عباراتی تفسیری آن را مُهر و موم کردند / ای عبد العزّی.. بنده باش.
۱۳. و بزرگ شدم، حال آنکه بند و زنجیرم بزرگ نشد / و پیر شدم. درحالی‌که گهواره‌ام را ترک نکردم.
۱۴. انسان را به اعماق درونم باز گردانید / و از درونم بوزینه را بر دارید / ذاتم را به من ببخشید / تا در ذاتم فنا شوم.
۱۵. چگونه آتش در سینه‌ام بجوشد / حال آنکه از سرما شکایت می‌کنم؟ / چگونه برق انقلاب در روحم خواهد درخشید / مادامی که از رعد می‌ترسید؟
۱۶. اجلاسی دیگر / درحالی‌که در وادی گرسنگانی آه می‌کشند / اجلاسی دیگر / و ته دره بی علف است / اجلاسی بلندتر.. و سردتر / ای محمد / ای محمد / ای محمد / گرما ببخش / عزّی برای ما نیرنگ کرد / و نزدیک شد یخ بزنیم!
۱۷. ما رمه‌های چارپایان هستیم / سُم‌هایمان ما را به سوی مرگ می‌برند / با آواز چوپان / و برجسته‌ترین سر دسته در رمه‌ ما / .. قوچ است!
۱۸. کوری مرا می‌خنداند / هنگامی که رنگ‌ها را به محکمه فرا می‌خوانند / و خورشید انتزاعی را می‌طلبند / بت‌ها مرا می‌خنداند / هنگامی که مردم را به ایمان دعوت می‌کند / و به روزگار بت‌پرستی فحش می‌دهد / برهنگی مرا می‌خنداند / هنگامی که با پشم‌های اروپایی فخر می‌فروشد / شد آنچه که شد / امت نفرین شده‌ ما / قرارداد انسانیت را / از شیطان می‌طلبد!
۱۹. آری، من خم می‌شوم / پس شاهد خم شدن دلیرانه من باشید / خورشید خم نمی‌شود / مگر این‌که به وسط آسمان برسد.
۲۰. و خوشه خم نمی‌شود / اگر پر بار و سنگین نباشد / ولیکن در زمان خم شدن / بذر بقا را به

خاک می‌سپارد / و در زهدان زمین مخفی می‌کند / انقلابی.. می‌آید / آری، من خم می‌شوم /
 زیر شمشیر رنج و سختی / و لیکن سکوت من، غوغاست / و ذلت خم شدن من، بزرگی است /
 چون من در خم شدن نهایت کوشش خود را به کار می‌بندم / تا بمب را بکارم!

منابع

- ابن ابی سلمی، زهیر، (۱۹۹۸)، دیوان، شرح و تحقیق حجر عاصی، بیروت: دار الفکر العربی.
- امامی، نصرالله، (۱۳۷۷)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، تهران: جامی.
- باقری خلیلی، علی اکبر و منیره محرابی کالی، (۱۳۹۰)، «تحلیل غزلیات حافظ شیرازی بر اساس نظریه نقاب و سایه ک. گ. یونگ»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۸، شماره ۳۱ و ۳۲، صص ۳۳-۵۰.
- پالمر، مایکل، (۱۳۸۵)، فروید، یونگ و دین، مترجمان: محمد دهگان پور و غلامرضا محمودی، تهران: رشد.
- الجبوسی، سلمی الخضراء، (۲۰۰۷)، الإیجاهات و الحركات فی الشعر العربی الحدیث، ترجمة: عبدالواحد لؤلؤة، الطبعة الثانية، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- خزلی، فاطمه، (۱۳۹۰)، مؤلفه‌های هنری در شعر احمد مطر، چاپ اول، ایلام: جوهر حیات.
- روضاتیان، سیده مریم و سید علی اصغر میر باقری فرد، (۱۳۸۹)، «نقد و تحلیل کهن‌الگوی نقاب با توجه به رفتارهای ملامتی»، مجله بوستان ادب، شماره سوم: صص ۱۲۱-۱۴۲.
- شاملو، سعید، (۱۳۸۸)، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، چاپ نهم، تهران: رشد.
- شولتز، دوان و سیدنی الین شولتز، (۱۳۹۰)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
- عبدالقادر، حسین و محمد احمد النابلسی، (۲۰۰۲)، التحلیل النفسی ماضیه و مستقبله، دمشق: دار الفکر.
- غیائی، محمد، (۱۳۸۲)، نقد روان‌شناختی متن ادبی، تهران: نگاه.
- غنیم، کمال أحمد، (۱۹۹۸)، عناصر الإبداع الفنی فی شعر أحمد مطر، القاهرة: مكتبة مدبولی.
- فرای، نورتروپ، (۱۳۷۷)، تحلیل نقد، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
- فضیلت، محمود، (۱۳۹۰)، اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی، تهران: زوآر.
- محمدی، علی و مریم اسمعیلی پور، (۱۳۹۱)، بررسی تطبیقی کهن‌الگوی نقاب در آراء یونگ و رد پای آن در غزل‌های مولانا (غزلیات شمس)، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی،

شماره ۲۶: صص ۱۵۱-۱۸۳.

- مجیدی، حسن و محمد حیدری، (۱۳۹۰)، «مفهوم آزادی در شعر احمد مطر» نشریه ادبیات پایداری، ش ۴: صص ۵۰۵-۵۱۸.
- المتنبی، أبو الطیب، (۱۹۹۷)، دیوان، بشرح العلامة أبی البقاء العکبری البغدادی، ضَبَطَ نصوصه و أعدَّ فهرسه و قدَّم له عمر الفاروق الطباع، الجزء الثاني، بيروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- ألمعری، أبو العلاء، (۲۰۰۴)، دیوان سقط الزند، شرح و تعلیق یحیی شامی، بیروت: دارالفکر العربی.
- مطر، أحمد، (۲۰۰۸)، الأعمال الشعرية الكاملة، لندن، دارالمحبین.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۷)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.
- -----، (۱۳۸۵)، روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه محمدعلی امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
- -----، (۱۳۸۶)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۹۹۷)، علم النفس التحلیلی، ترجمه: نهاد خیاطه، لاریقه، دار الحوار.